

Critical Analysis of the New Left Discourse in Dealing with the Issue of Iranian Identity

Mohammad Afghari*

E-mail: afghari@ut.ac.ir

Received: 2024/01/23

Revised: 2024/05/24

Accepted: 2024/05/29

Doi: 10.22034/RJNSQ.2024.437313.1567

Abstract:

The Iranian New Left, which emerged in the 1990s, has been influenced by the works of Frankfurt School thinkers and other Western neo-Marxist thinking. One of the most prominent challenges for the New Left in studying Iranian history and culture has been the issue of Iranian identity. This article critically analyzes the Iranian New Left discourse on Iranian identity using Fairclough's critical discourse analysis method. The analysis reveals that by ignoring the context of Iranian history and culture, the New Left portrays elements of Iranian identity in a translational and imitative way, often using labels such as fascism, chauvinism, and racism to promote their ideology at the global level from the Western New Left and at the national level, to recruit hostile forces toward Iranian identity. However, the infinite set of contradictions and theoretical conflicts has made the entire discourse face a crisis, making it ineffective in the social context.

Keywords: New Left, Iranian Identity, National Identity, Iranian Ethnic Groups, Critical Discourse Analysis.

* Postdoctorate in History and Second Ph.D. Student in Contemporary Iranian Studies, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author).

تحلیل انتقادی گفتمان چپ نو در برخورد با مسئله هویت ایرانی

نوع مقاله: پژوهشی

محمد افغری*

E-mail: afghari@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۳/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۳/۹

چکیده

چپ نو ایرانی از دهه ۷۰ شمسی به این سو، با ترجمه آثاری از اندیشمندان مکتب فرانکفورت و دیگر نحله‌های نئومارکسیستی غربی، جایگاه خود را در فضای روشنفکری ایران، به‌ویژه در حوزه مطالعات فرهنگی کشور تثبیت کرد. از آن پس، یکی از مهم‌ترین چالش‌های چپ نو در بررسی تاریخ و فرهنگ ایران، مسئله هویت ایرانی بوده است. مقاله حاضر سعی دارد به‌صورت کیفی و با استفاده از روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلانف، سویه‌های ایدئولوژیک و کارکردهای اجتماعی گفتمان چپ نو در برخورد با مسئله هویت ایرانی را واکاوی نماید. به پیروی از روش پژوهش، نقد گفتمان چپ نو در سه سطح متن، تفسیر و زمینه ارائه می‌شود. پرسش اصلی تحقیق آن است که هویت ایرانی در گفتمان چپ نو چگونه بازنمایی شده است؟ فرضیه مطرح‌شده در پاسخ به این سؤال این است که علی‌رغم تکاپوی شبه‌علمی چپ نو در تحلیل نظری هویت ایرانی، این تحلیل برآمده از یک ایدئولوژی سیاسی غیرمنسجم با ماهیتی وارداتی و غیربومی است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که چپ نو، عناصر هویت ایرانی را نه در بستر تاریخ و فرهنگ ایران، بلکه در پیروی ترجمه‌ای و تقلیدی از اجداد فکری خود، با برچسب‌هایی مانند فاشیسم، شووینیسم و نژادپرستی بازنمایی می‌کند تا برای پیشبرد ایدئولوژی خود در سطح جهانی، از چپ نو غربی و در سطح ملی، از نیروهای متخاصم با هویت ایرانی یارگیری کند. با این حال، مجموعه نامتناهی از تضادها و تعارض‌های تئوریک، کلیت گفتمان را با بحران درون‌گفتمانی مواجه و در زمینه اجتماعی بی‌اثر ساخته است.

کلیدواژه‌ها: چپ نو، هویت ایرانی، هویت ملی، اقوام ایرانی، تحلیل گفتمان انتقادی.

* دانش‌آموخته پسادکتری تاریخ و دانشجوی دکتری دوم ایران‌شناسی معاصر دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).



مقدمه و طرح مسئله

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در جایگاه ابرقدرت جهانی، جریان چپ در سطح بین‌المللی دچار سرخوردگی گسترده‌ای شد. با این‌همه، این رخداد تاریخی برای جریان‌های نئومارکسیستی به‌ویژه مکتب فرانکفورت فرصتی تاریخی ایجاد کرد. متفکران مکتب فرانکفورت در کنار سایر مارکسیست‌های غربی، پیش از بروز بحران‌های سیاسی و اقتصادی شوروی، در تلاش بودند کاستی‌های تئوریک ماده‌باوری تاریخی را با نظریات انتقادی اما همدلانه خود نسبت به فلسفه کارل مارکس ترمیم کنند. سقوط شوروی به دنبال شوک بزرگی که به باورمندان آرمان‌شهر سوسیالیستی در سراسر جهان وارد آورد، طبیعتاً این دیدگاه را نیز تقویت کرد که گویی چپ نو و در رأس آن مکتب فرانکفورت، از همان آغاز تحلیل عینی‌تری از مارکسیسم نسبت به پیروان ارتدکس این فلسفه ارائه کرده است.^(۱) مهاجرت مقطعی اندیشمندان مکتب فرانکفورت به ایالات متحده و اشاعه سویه‌های فکری نظریه انتقادی در بین دانشگاهیان امریکایی، این بخت را فراهم آورد تا منادیان نئومارکسیسم در فقدان قیومیت سیاسی بلوک شرق، اینک از محافل آکادمیک در قلب جهان سرمایه‌داری «چپ نو» را نمایندگی کنند.

مسئله چپ در ایران به مراتب پیچیده‌تر از جهان غرب بود. نخست آنکه ایران در همسایگی مستقیم شوروی قرار داشت و نحله‌های مختلف مارکسیستی، خواه لنینیستی و یا مائوئیستی، مجموعاً در بین روشنفکران و دانشگاهیان ایرانی نفوذی غیرقابل انکار داشتند. افزون بر این، ایران صحنه بروز پدیده منحصر به فرد مارکسیسم اسلامی بود که در هیچ یک از کشورهای جهان اسلام تا این حد جذابیت نداشت. چه از این منظر که مارکسیسم اسلامی در ایران عملاً تلقی سوسیالیستی و انقلابی از شیعه امامیه بود و مذهب اهل سنت و جماعت، ذاتاً نمی‌توانست اینچنین برداشت التقاطی از اسلام داشته باشد و چه از این زاویه که به استثنای عثمانی پیشین و ترکیه امروزی، ایرانیان از نظر تاریخی، پیشگام‌تر از سایر ممالک اسلامی، پذیرای نظریات وارداتی از غرب بوده‌اند.

سرخوردگی چپ در ایران، سال‌ها پیش از فروپاشی شوروی و با سرکوب گسترده حزب توده در ۱۳۶۲ ه.ش، به‌عنوان پرچمدار مارکسیسم ارتدکس در ایران رخ داد. حذف افراد معاند جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ که قریب به اتفاق تفکر چپ داشتند مزید بر علت بود؛ بنابراین، برخلاف آنچه در دنیای غرب رخ می‌داد، در ایران پس از انقلاب، «چپ نو» تا پیش از انحلال شوروی زمینه سیاسی و عقبه فکری لازم برای بروز علنی را نداشت. علی‌رغم سرکوب مارکسیست‌های نامسلمان، برخی حوزه‌های

سیاسی و اقتصاد ایران در دهه ۶۰ خورشیدی به دست «رفقا»ی مسلمان ایشان افتاد. اینان در ادبیات سیاسی خود لفظ «رفیق» را با «برادر» جایگزین کرده بودند. در این زمینه تاریخی، نطفه چپ نو ایران در همزیستی مسالمت‌آمیز «رفیق» و «برادر» ذیل ساختار سیاسی ایران دهه ۶۰ بسته شد. در اینجا طبیعتاً منظور آن دسته از چپ‌هایی هستند که دست از عناد با نظام سیاسی جمهوری اسلامی برداشته و در تبادل‌های ایدئولوژیک متقابل، مفهوم «تقیه» را از برادران خود اخذ کرده بودند. آنان درازای فرصت این همزیستی، به اینان رهنمودهای تئوریک می‌دادند. رهنمودهایی که طبیعتاً از متن اسلام فقهاتی قابل استفسار نبود و ریشه در تفکرات نئومارکسیستی داشت. این هر دو در غرب‌ستیزی و مبارزه با «امپریالیسم جهانی»، که در بومی‌سازی اسلامی به «استکبار» تعبیر شده بود، تلاقی فکری داشتند. همان‌سان که این خود را نماینده «پرولتاریا» می‌دانست، دیگری حامی «مستضعفین» بود. «بورژوازی کثیف» در تفسیر برادرانه همان «طاغوت» و «کمون نهایی» همان «جامعه بی‌طبقه توحیدی» شمرده می‌شد.

شعبه داخلی چپ نو ایرانی مشخصاً در سال ۱۳۷۳ ه.ش. با انتشار «مجله /رغنون» متولد شد. اینک دیگر خطر بلعیده شدن ایران توسط شوروی موضوعیت نداشت و چپ نو، از آنجا که بن‌مایه‌های ایدئولوژیک لازم جهت تقابل با غرب‌زدگی و امریکاستیزی در بطن انقلاب اسلامی را تولید می‌کرد، می‌توانست به مانند نئومارکسیسم غربی فعالیتی علنی داشته باشد. طرفه آنکه امتزاج ایدئولوژیک رفیق و برادر در فهرست اسامی مسئولان مجله /رغنون نمودی آشکار داشت. نویسندگانی که بعدها در ردیف مهم‌ترین چپ‌های نوی داخلی شناخته شدند، اعضای شورای نویسندگان /رغنون را تشکیل می‌دادند که با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهیه و منتشر می‌شد.

چنانچه اشاره شد، به دنبال غیرقانونی شدن چپ ارتدکس در اوایل دهه ۶۰، بدنه اجتماعی چپ نو بسیار نحیف و بضاعت فکری آن به شدت محدود بود. از همین روست که نسخه‌های فصلنامه /رغنون، بیش از آنکه تحلیل‌های هرچند ایدئولوژیک، اما استخوان‌دار چهره‌هایی چون احسان طبری در مجله دنیا را ارائه دهد، با ترجمه‌هایی پراکنده از آثار نویسندگانی بسته می‌شد که به استثنای چند مورد، عمدتاً ذیل جریان چپ نوجوانی طبقه‌بندی شده و یا دستکم، آبخور فکری این جریان را تأمین می‌کردند. در این میان، ترجمه‌هایی از آثار نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت مانند تئودور آدورنو، ماکس هورکهایمر، هربرت مارکوزه، والتر بنیامین و یورگن هابرماس در همان شماره‌های نخستین فصلنامه، بیشتر از همه جلب توجه و خط فکری مجله را عیان می‌کرد. سازوکار حاکم بر نگارش و



انتشار این مجله، از همان آغاز تولد، اساساً به چپ نو ایرانی خصلتی ترجمه‌ای و تقلیدی داد؛ خصلتی که در کلیه موضع‌گیری‌های بعدی نویسندگان متأثر از این جریان مشهود بود. آنان نظریات مطرح‌شده توسط چپ نو جهانی را اخذ کرده و بدون کوچک‌ترین برخورد انتقادی و لحاظ کردن مختصات تاریخی و اجتماعی ایران، در حکم درمان‌های ضروری و علمی برای معضلات کشور می‌پنداشتند. در یک چشم‌انداز وسیع‌تر از تاریخ معاصر، همان‌طور که نیاکان فکری چپ نو، در پلنوم‌های حزب توده پیاده‌سازی بی‌کم و کاست «مارکسیسم علمی» را راه‌حل نهایی مشکلات ایران قلمداد می‌کردند، اینان نیز چنان مرعوب و مسحور قطار اسامی نویسندگان مکتب فرانکفورت شدند که نه تنها نقدهای اندیشمندان غربی به متفکران چپ نو در سراسر جهان^(۲) را نادیده و یا به دید انکار و تحقیر و استهزا انگاشتند، بلکه اساساً معضلات اجتماعی ایران را نه به‌مثابه مسئله اصلی پژوهش، بلکه به‌عنوان فرع بر ایدئولوژی خود انگاشتند. بر این اساس، حتی با وجود آنکه مکتب فرانکفورت توسط خود مارکسیست‌های دوآتشه، با عنوان خفت‌باری همچون «ایدئولوژی خرده‌بورژوازی» و «تزویر سازمان‌یافته» نواخته شده است (مورلی، ۲۰۲۳)، به هیچ روی نمی‌توان از تأثیر عمیق آن در تکوین چپ نو داخلی و دانشگاهی ایران غافل بود.

از اواسط دهه ۷۰ شمسی، به موازات شاخه درونی، به تدریج در دیاسپورای ایرانی نیز گونه‌هایی از چپ نو سر برآورد که تا حدود زیادی از سنت ارتدکس خود بریده بود. در اینجا دو ملاحظه عمده وجود داشت؛ نخست اینکه چپ نو در خارج ایران، از دل گروه‌ها و گروهک‌های ریزودرشت به بن‌بست رسیده‌ی کمونیستی - چریکی متواری شده زاده شد و از همین رو، همچنان سیاسی و رادیکال باقی ماند. حال آنکه با انهدام بازوی تشکیلاتی چپ مارکسیستی درون کشور، نحله داخلی منشی میانه‌رو اتخاذ کرد. دوم آنکه به تبع زیست در جامعه دور از وطن و عدم دسترسی مستقیم به حیات روزمره ایرانیان، نگاه ترجمه‌ای، غیرنقاد و ایدئولوژی‌زده چپ نو دیاسپورا غالباً با تحلیل‌هایی همراه می‌شد که به کلی از واقعیات ملموس جامعه ایرانی دور افتاده بود. از این جهت، چپ نو خارج‌نشین پس از آشکارشدن ناهمخوانی ارزیابی‌هایش با وقایع داخلی، همواره در بزنگاه‌های تاریخی ایران، انگشت‌به‌دهان و متحیر مانده است.

یکی از مهم‌ترین عرصه‌های کشاکش چپ نو با تاریخ و فرهنگ ایران، مسئله هویت ایرانی و نسبت آن با هویت ملی بوده است. از سرگذراندن دو جنگ جهان‌شمول و ظهور پدیده‌های نازیسم و فاشیسم، ناقدان ناسیونالیسم اروپایی به‌ویژه نئومارکسیست‌ها را واداشت تا در آثار خود اصولاً هرگونه تأکید بر ملی‌گرایی را با برجسب‌های فاشیسم،

شوینیسیم، نژادپرستی و در دهه‌های اخیر راست افراطی بازنمایی کنند. در فضای پساجنگ، ناسیونالیسم (و نه هرگز سوسیالیسم به‌عنوان یکی از بن‌مایه‌های مشترک تفکر نازیسم و فاشیسم)، مسبب فجایع انسانی جنگ جهانی شناخته می‌شد. دیدگاهی که به‌سرعت در میان روشنفکران و دانشگاهیان اروپایی گسترش یافت. در چنین جوی، چپ نو ایرانی که غالباً از دریچه ترجمه با آثار نویسندگان چپ نو بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی، با مارکسیسم به‌روزشده آشنا شده بود، با تقلید از این اجداد فکری، مسئله هویت و میهن‌دوستی عرفی ایرانی که در بستر تاریخی خود، قرن‌ها پیش از عهدنامه وستفالی (مجتهدزاده و همکاران، ۱۳۹۰: ۴۶) و کاملاً متفاوت با ناسیونالیسم اروپایی بالیده بود را با همین الگو بازنمایی کرد. همچنین، ذکر این نکته نیز ضروری است که چپ نو در این راه، آگاهانه یا ناخودآگاه، همواره به میراث تاریخی حزب کمونیست ایران و خلف آن یعنی حزب توده، در ایجاد برساخت‌های گفتمانی همچون «ستم ملی» و بدعت‌های زبانی مانند «قوم فارس» و «کثیرالمله» بودن ایران تکیه داشته است.

پیشینه پژوهش

نظر به متأخر بودن پدیده چپ نو در ایران، طبیعتاً مقالاتی به زبان فارسی که به نقد دیدگاه‌های این نحله فکری پرداخته باشند و به‌طور مشخص، پژوهش‌هایی که نظرگاه چپ نو در ارتباط با مسئله هویت ایرانی را نقادانه بررسی کرده باشند بسیار اندک‌اند؛ بر این اساس، به‌عنوان مرور ادبیات تنها می‌توان از تحقیقاتی نام برد که یا اصل مسئله هویت ایرانی را به‌عنوان موضوع پژوهش کاویده‌اند و یا به‌صورت موردی، به پدیده چپ نو پرداخته‌اند. در ادامه، نمونه‌هایی از هر دو دسته ارائه می‌شود.

الف) پژوهش‌هایی پیرامون هویت ملی: این دسته از تحقیقات بسیار گسترده‌تر از آن‌اند که بتوان در یک پیشینه پژوهشی به همگی آن‌ها پرداخت. چه‌بسا مرور ادبیات چنین پژوهش‌هایی، خود نیازمند مقاله‌ای مجزا با رویکرد فراتحلیلی باشد. در نتیجه، به‌اختصار، تنها برخی از پژوهش‌های بعضاً تأثیرگذار در این زمینه نقد و بررسی می‌شوند. مقاله «بحران هویت ملی و قومی در ایران» (۱۳۷۳) به قلم احمد اشرف، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه پنسیلوانیا نگاشته شده است. نگارنده مقاله سعی داشته مسئله هویت ملی و قومی در ایران را واکاوی نماید. اشرف با این پیش‌فرض که هویت ملی «زاده عصر جدید است که در اروپا سر برآورد» (اشرف، ۱۳۷۳: ۵۲۱)، بحثی در «هویت ایرانی» را می‌آغازد که حدوداً دو دهه بعد، با انتشار کتاب *هویت ایرانی* قوام یافته و تکمیل می‌شود.



مقاله «درباره هویت ملی و پروژه ملت‌سازی» بازنگری شده داریوش آشوری (بی‌تا) است که برای انتشار در پایگاه اینترنتی بی‌بی‌سی. فارسی نگاشته شده است. مقاله بر این باور است که «پروژه ملت‌سازی» در ایران با تلاش‌های امیرکبیر شروع شده و در دوران رضاشاه به اوج خود می‌رسد. برخلاف اشرف، آشوری از فقدان نگرش تاریخی نسبت به مسئله هویت ملی رنج می‌برد و می‌پندارد که مفاهیم غامضی مانند ملت و هویت ملی را می‌توان فرضاً به مانند پروژه خط آهن سراسری در دوره کوتاهی آغاز کرد و به انجام رسانید. براساس همین فقر تاریخ‌نگری، عدم مقاومت ارتش در جریان اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰ ه.ش. و بی‌طرفی ارتش شاهنشاهی در جریان انقلاب اسلامی چنین تحلیل می‌شود که این ارتش‌ها بیشتر «ارتش‌های شخصی فرمانروای کشور بودند تا ارتش ملی» (آشوری، بی‌تا: ۴). در این تحلیل، معلوم نیست مقاومت هشت‌ساله بدنه ارتش ایران در برابر تجاوز عراق به خاک کشور را چگونه می‌توان توضیح داد.

«روشنفکر ایرانی و معمای هویت ملی» مقاله‌ای است به قلم محمدرضا تاجیک، عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی (۱۳۷۹)؛ این تحقیق جدای از اینکه به نقش روشنفکران در شکل‌دهی به هویت ملی اشاره می‌کند، در همان الگوی ذهنی مقاله پیشین سیر نموده و هویت ملی را «برساخته عصر جدید» می‌داند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۶۰). در سناریوی مطرح‌شده این مقاله نیز نمی‌توان حالتی را متصور بود که مفهوم هویت ملی ایرانی پیش از مشروطه وجود داشته و همچون دگرگونی هر پدیده دیگری در مواجهه با دنیای مدرن، متحول شده است.

احمد اشرف در کتاب *هویت ایرانی، از دوران باستان تا پایان پهلوی* (۱۳۹۵) ضمن بازنگری و بازآرایی پژوهش‌های پیشین خود با رویکردی «تاریخ‌نگر»، به این جمع‌بندی می‌رسد که «هویت تاریخی ایرانی براساس شواهد بسیار، از دوران ساسانی تنظیم و تدوین شده و به صور گوناگون، تا قرن نوزدهم میلادی به‌دفعات بازسازی شده و در دو قرن اخیر به هویت ملی ایرانی تحول یافته و به‌صورتی جدید ساخته و پرداخته شده است» (اشرف، ۱۳۹۵: ۲۵).

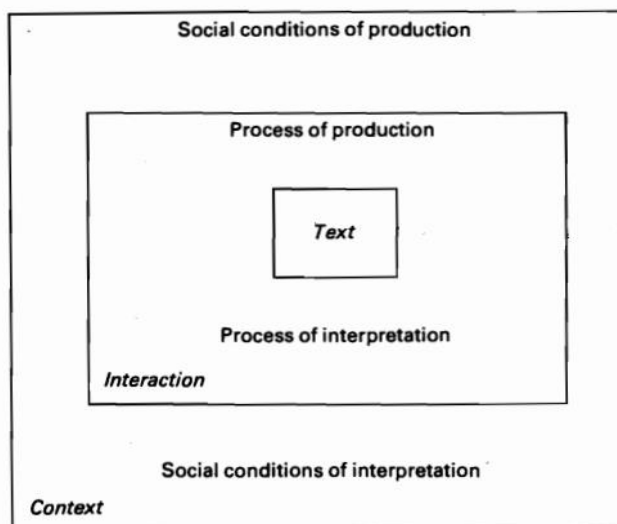
ب) پژوهش‌هایی درباره چپ‌نو: به‌جز مجادلات کلامی و ژورنالیستی که بین طرفداران اقتصاد بازار آزاد و چپ‌های نو، در مجلداتی از مجله *مهرنامه* صورت پذیرفته است، منابع آکادمیک نقد جریان چپ نو ایرانی در مجموع قابل توجه نیست. دو نمونه ذیل صرفاً مقالاتی هستند که عبارت «چپ نو» در عنوان آن‌ها به چشم می‌خورد. «نگرورزی در موج چپ نو در ایران» مقاله‌ای به قلم طوس طهماسبی (۱۳۸۴)،

نویسنده معاصر در مجله راهبرد توسعه است. مقاله پس از معرفی اجمالی چپ نو جهانی به سراغ نقد آرای فریبرز رئیس‌دانا، اقتصاددان معاصر می‌رود و بیش از آنکه نقد چپ نو باشد، نقد دیدگاه‌های اقتصادی رئیس‌دانا به‌ویژه در کتاب *اقتصاد سیاسی توسعه* است. «متفکران چپ نو؛ خوانش انتقادی متفکران چپ نو» نقدی است از طیبه دومانلو (۱۴۰۱)، دانش‌آموخته علوم سیاسی دانشگاه تهران بر کتاب *متفکران چپ نو* نوشته راجر اسکروتن، فیلسوف محافظه‌کار بریتانیایی. نقد دومانلو اساساً نقد چپ نو نیست بلکه نقد نقد چپ نو محسوب می‌شود. به‌طور کلی، می‌توان گفت موضوع نقد چپ نو در برخورد با مسئله هویت ایرانی بسیار بکر بوده و تاکنون مقاله‌ای با رویکرد روشی این تحقیق نگاشته نشده است.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر به لحاظ روشی، به‌صورت کیفی انجام می‌شود و از الگوی «تحلیل گفتمان انتقادی» بهره می‌برد. تحلیل گفتمان انتقادی زیرشاخه‌ای از رویکرد پژوهشی کلان‌تر تحلیل گفتمان است که با آثار تنی چند از اندیشمندان علوم اجتماعی به‌ویژه زبان‌شناس و پژوهشگر بریتانیایی، نورمن فرکلاف، توسعه یافت (صادقی فسایی و روزخوش، ۱۳۹۲: ۱۴). گرچه نظریه‌های تحلیل گفتمان پیش از وی، با چهره‌های شناخته شده‌تری مانند میشل فوکو، ساختارگرایان و پسا‌ساختارگرایان فرانسوی جای خود را در پژوهش‌های علوم انسانی باز کرده بود (فاضلی، ۱۳۸۳: ۸۳)؛ اما این فرکلاف بود که با انتشار کتاب *زبان و قدرت* در ۱۹۸۹م، تلاش کرد تا چهارچوب نظری تحلیل گفتمان را فراتر از متدولوژی پیشین، در ارتباط با ساختارهای قدرت اجتماعی - سیاسی بازآرایی کرده و به آن خصلتی نقادانه دهد. او رابطه بین زبان و ایدئولوژی را واکاوی می‌کند (فرکلاف، ۱۹۹۵: ۷۰) تا تحلیل گفتمان را فراتر از یک تحلیل زبان‌شناسانه محض تعریف کند. وجه «انتقادی» تحلیل گفتمان وی، ناظر به نشان دادن روابط و پیوندهایی در یک گفتمان است که ممکن است از مردم پنهان باشند، به‌ویژه وقتی که گفتمان در متن قدرت یا یک ایدئولوژی نمود می‌یابد (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۵).

مدلی سه‌بعدی که فرکلاف در این کتاب برای بررسی و گفتمان پیشنهاد کرد، پس از وی به‌طور گسترده‌ای در مطالعات میان‌رشته‌ای علوم انسانی به‌منظور تحلیل انتقادی گفتمان کاربرد یافته است. مطابق این مدل، در روش‌شناسی تحلیل گفتمان انتقادی، سه سطح تحلیل در نظر گرفته می‌شود؛ سطح متن، سطح تفسیر و سطح زمینه.



تصویر شماره ۱: مدل سه بعدی فرکلاف: گفتمان در سه سطح متن، تفسیر و زمینه (برگرفته از کتاب زبان و قدرت)

در نظر فرکلاف، متن عبارت است از فرآورده‌ای که در فرایند یک گفتمان تولید شده و خود جزئی از گفتمان است (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۲۴)؛ بنابراین، در سطح متن با محصولی مواجه هستیم که زبان گفتمان بر آن حاکم است و برای تحلیل لاجرم به تکنیک‌های زبان‌شناسی نیاز داریم. در این سطح، سؤالاتی از این قبیل پرسیده می‌شود: چه واژگانی در متن به کار رفته و هر واژه دارای چه بار معنایی است؟ کلمات بیانگر چه ارزش‌هایی هستند؟ چه استعاراتی در متن به کار رفته و هدف از آن کدام است؟ همچنین، به دستور زبان متن پرداخته می‌شود. اینکه جملات مثبت هستند یا منفی؟ خبری هستند یا پرسشی؟ جملات چگونه به یکدیگر متصل شده‌اند؟ افزون بر این، به ساختار متن نیز پرداخته می‌شود. مواردی از این قبیل که چه رابطه تعاملی و قراردادی در متن مشاهده می‌شود و متن در ابعاد وسیع‌تر از چه ساختاری پیروی می‌کند نیز در سطح تحلیل متن مورد بررسی قرار می‌گیرند (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۱۱۰ و ۱۱۱).

سطح تفسیر ناظر بر این است که در یک چشم‌انداز وسیع‌تر، متن در چه فرایندی تولید و تفسیر می‌شود. فرکلاف تأکید می‌کند که مرحله تفسیر را در دو معنا به کار می‌برد؛ نخست سطحی که متن در آن تولید شده و دیگر تفسیر متن توسط مشارکت‌کنندگان یک گفتمان (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۱۴۱). در این بخش، به نقش‌های حاضر

در گفتمان و رابطه آن‌ها با مناسبات قدرت اشاره می‌شود. در این مرحله با چهار پرسش اساسی مواجه هستیم: «ما چرا چپ‌ست؟ چه کسانی درگیر آن هستند؟ روابط میان آن‌ها چیست؟ و نقش زبان در این خصوص چیست؟» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۲۲).

فرکلاف سطح سومی را نیز پیشنهاد می‌دهد تا علاوه بر دو سطح تحلیل پیشین، در سطح زمینه اجتماعی، کنش متقابل و بستری که تولید و تفسیر متن گفتمانی در آن رخ داده است نیز بررسی شود (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۲۶). در این سطح ما با تأثیرات و پیامدهای اجتماعی گفتمان مواجه هستیم. اینکه آیا یک گفتمان سلسله‌مراتب قدرت و نابرابری‌های اجتماعی را تجویز می‌کند و یا مدافع آن است؟ آیا گفتمان مورد تحلیل ولو به صورت پنهان، ایدئولوژی خاصی را نمایندگی می‌کند؟ سطح زمینه دربرگیرنده دو سطح متن و تفسیر است. چنین به نظر می‌رسد که در مدل سه‌بعدی فرکلاف دو سطح پیشین تحلیل، پیش‌نیاز و راهگشای تحلیل نهایی هستند که در سطح زمینه اجتماعی صورت می‌پذیرد.

تحلیل انتقادی گفتمان چپ نو در برخورد با مسئله هویت ایرانی

به پیروی از روش پژوهش، رویکرد گفتمان چپ نو به مسئله هویت ایرانی در سه سطح متن، تفسیر و زمینه نقد می‌شود. متون انتخاب‌شده در این پژوهش شامل مقالاتی برگرفته از سایت «نقد اقتصاد سیاسی» است؛ به این دلیل که این پایگاه اینترنتی اولاً، حاوی مطالب پرشماری از هر دو شاخه درون‌مرزی و برون‌مرزی چپ نو ایرانی است و ثانیاً، برخی از متون منتشرشده در این مجموعه، تجلی نزاع‌های درون‌گفتمانی چپ نو محسوب می‌شود.

۱- سطح متن

لحن عمومی متون تولیدشده در گفتمان چپ نو ایرانی ایدئولوژیک، همه‌چیزدان و درعین‌حال، تهاجمی است. در این آثار، تولیدکننده متن خود را پیام‌آور حقیقتی می‌داند که سایر ناباوران به ایدئولوژی متبوع نویسنده متن، یا از آن بی‌اطلاع‌اند یا در تناسب با آن دشمنی پیشه می‌کنند. مرز بین نیک و بد بسیار شفاف است و واژه‌ها تماماً در خدمت نمایش صف‌بندی این دو نیرو هستند. زبان با همه ظرایفش به خدمت گرفته می‌شود تا دوگانه‌سازی خیر و شر محقق شود؛ دوگانه‌ای که در آن، الزاماً یک طرف ستمگر و طرف دیگر ستم‌کش است. در یک‌سو فرادست، حاکم، ظالم، جابر، غالب، زیاده‌طلب و در سوی مقابل، فرودست، محکوم، مظلوم، مجبور، مغلوب و انکارشده، به شیوه‌ای تعین‌گرایانه می‌نشیند. هیچ سیالیتی بین این دو نیست و هیچ نیروی اجتماعی نمی‌تواند جایی در آن بین قرار گیرد. به لحاظ دستوری، یک طرف فاعل و طرف دیگر



مفعول است و کل پیام متن اینکه طرف مفعول الزاماً باید با کسب آگاهی از متن و صرفاً همین متن تولیدشده و نه سایر متونی که «آگاهی کاذب» می‌بخشند، فاعلیت یافته و بر علیه فاعل قیام کند.

ذخیره واژگان چپ نو محدود است. از آنجاکه بسیاری از واژه‌ها ذاتاً خشتی و بدون بار اخلاقی هستند و طبعاً کاربردی در دوگانه‌سازی خیر و شر ندارند، کنار گذاشته می‌شوند. متن می‌کوشد تا این نقیصه را با واژگانی که ریشه در متون بالادستی گفتمان دارند برطرف کند. در این فرایند، کوشش و تعهدی برای ارائه تعریف دانشگاهی و ترجمه دقیق کلمات وجود ندارد. واژگان ایدئولوژیک چپ نو، گسترده‌تر از چپ کلاسیک است و صرفاً به دوگانه‌هایی مانند بورژوا - پرولتاریا، یا عباراتی چون تضاد طبقاتی، کمون نهایی، زیربنا و روبنا متکی نیست. گویی چپ نو ایرانی این عبارات را نخ نما می‌بیند و به دنبال واژه‌هایی است که به گوش مخاطب ناآشنا تر باشد و علمی تر به نظر برسد.

در رابطه با موضوع پژوهش این مطالعه، یعنی هویت ایرانی، جعل‌های زبانی متأخر مانند «ملت فارس»، «ملیت‌های ایران» و «ستم ملی» نقش ویژه‌ای می‌یابند. هرچه یک واژه تفرقه‌برانگیزتر و تحقیرآمیزتر باشد، در قاموس ادبی چپ نو واژه مطلوب‌تری است. یک مثال بارز در این زمینه استفاده از کلمه «اتنیک» به جای واژه آشنای «قوم» و فراگیری برق‌آسای آن است. واژه اتنیک ضمن ناهمخوانی با تاریخ و فرهنگ درهم‌تیده اقوام ایرانی، آن‌ها را در جایگاه وهن‌آمیزی می‌نشانند که بعضاً مورد اعتراض بی‌ثمر درون‌گفتمانی قرار می‌گیرد (وهاب‌زاده، ۱۴۰۱)؛ اما بالأخره، در گفتمان چپ نو رسمیت می‌یابد.

جملات در چنین متونی از قواعدی کلی پیروی می‌کنند. جملات خبری کوتاه که در آن‌ها داده‌هایی از کم و کیف تعدیات طرف ستمگر ارائه می‌شود و یا سطح آلام ستم‌دیدگان را بازنمایی می‌کند. هدف از انتخاب جملات کوتاه آن است که مؤلف در اندک‌زمانی، مخاطب اثر که قربانی ستم می‌پندارد را با حجم انبوهی از اطلاعات درباره ستمی که بر او می‌رود آشنا کند. در همین چهارچوب، جملات توصیفی و تحلیلی بلند، حاوی مضامینی برای بازنمایی یک ستم دامنه‌دار و چندبعدی هستند. به‌عنوان نمونه «آنچه زیر نام برنامه‌ی توسعه به اجرا گذاشته شده، برای مردم فرودست عرب خوزستان ستم ملی را بر ستم طبقاتی و ستم زیست‌محیطی افزوده، با اهرم‌های مرئی و نامرئی، دست آن‌ها را از زمین و آب کوتاه کرده، امکان تولید و بازتولید را از ایشان گرفته، در ابعاد مضاعفی آن‌ها را به بیکاری محکوم کردند، در ابعاد مضاعفی به تنگدستی محکوم کردند، در سلسله‌مراتب شغلی ایشان را به کار در پایین‌ترین پله‌ها محکوم کردند، سرپناهشان را

سکونتگاه‌هایی عرضه کردند که نه آب دارد، نه برق، نه گاز، نه فاضلاب، نه جاده، نه بهداشت، نه مدرسه؛ فقط ندارد و ندارد» (مهرداد، ۱۴۰۰). در اینجا جمله بلند، مجموعه‌ای از جملات کوتاه به هم پیوسته است که شرایط یک ستم و رای تصور را ترسیم می‌کند.

جملات پرسشی در متون تولیدی چپ نو ایرانی، در فرم‌های متفاوتی صورت‌بندی می‌شوند؛ اما سه شکل پرسش را می‌توان با بسامد بالاتری مشاهده کرد. فصل مشترک هر سه نوع جمله پرسشی، روح خیر و شر حاکم بر متن است؛ به طوری که در یک ساده‌سازی زبانی می‌توان پرسشگری در متون چپ نو را به صورت زیر فرموله کرد:

- نوع اول: چه چیزی باعث این نابرابری است؟ ذات خبیث ستمگر و تمایل او به اعمال ستم؛ مثلاً «مهم‌ترین ابزار فرهنگی دشمنی با امریکا چه بود؟ در مرتبه‌ی نخست نقد بی‌رحمانه از حقوق فردی و حقوق بشری زنان و مردم ایران و در مرتبه‌ی بعد، محدود ساختن آزادی اقوام و مذاهب و پروبال دادن به ملی‌گرایی شبه‌فاشیستی» (اباذری، ۱۴۰۱). مؤلف پیشاپیش از پاسخ باخبر است و بلافاصله جواب را با جملات خبری، که معمولاً هنجاری، اخلاقی و عاطفی است، در اختیار مخاطب قرار می‌دهد.

- نوع دوم: آیا این همه مظاهر ستم را می‌توان به چیزی جز ستمگری تعبیر کرد؟ این گونه جملات استفهام انکاری یا پرسش بلاغی است که در آن‌ها، مولد اثر، سؤالانی که در نظم متن پاسخ آن‌ها بسیار بدیهی‌اند را به خواننده انتقال می‌دهد. در پرسش نوع دوم، پاسخ چنان واضح است که مخاطب با کمترین بهره‌هوشی هم پاسخ مدنظر مؤلف را می‌یابد؛ مؤلف از این رو مسئله را تا حد ممکن ساده‌سازی می‌کند که مخاطب خود را قربانی ستم فرض می‌کند و از آنجاکه ممکن است این ستم‌دیده فهم بالایی برای یافتن پاسخ نداشته، در تعبیر سنت چپ دچار از خود بیگانگی و یا آگاهی کاذب طبقاتی شده باشد (انگلس، ۱۸۹۳)، این پاسخ باید سراسر و بی‌پیرایه ابلاغ شود. نمونه‌هایی از این نوع پرسشگری چنین است: «چگونه می‌توان در برابر این حمله همه‌جانبه به تاریخ و حافظه و هویت ملل غیرفارس سکوت کرد؟»، «چگونه می‌توان وضعیت اسف‌بار هموعان را که تحت ستم اتنیکی - مذهبی و زبانی گفتمان دولت‌گرای ایرانی قرار گرفته‌اند، نادیده گرفت؟»، «چگونه می‌توان چشم بر انکار و ادغام فرهنگ‌ها و سنت‌های غنی و متنوع بست؟» (محمدپور، ۱۴۰۱b)، و یا در مثال‌هایی دیگر، «آیا می‌توان گفت این نظرورزان می‌توانند پایه‌گذاران فاشیسم ایرانی باشند؟»، «آیا چنین رستاخیزی با رستاخیز آلمان و ظهور فاشیسم شباهتی عجیب ندارد؟ آیا چنین گرایش‌هایی می‌توانند جنبش‌های اجتماعی در ایران را به چنان مسیری هدایت کنند؟ آیا زمان رویارویی نقادانه



با مبانی نظری آن‌ها فرانسیده است؟» (رها، ۱۴۰۰)؛ و نمونه سوم اینکه «محصول خرمای یک باغ‌دار اهل قصبه یا حفار تا چه اندازه قادر است معیشت خانوار او را تأمین کند؟ وقتی به‌طور متوسط، سالانه دو تا سه تن خرما تولید می‌کند و درآمد متوسط ماهیانه‌اش در بسیاری از سال‌ها حتی کمتر از مبلغی است که کمیته‌ی امداد و بهزیستی برای مستمری‌بگیران تصویب می‌کند؛ این نخل‌دار تا چه زمانی قادر است در مقابل مشکلات ریزودرشتی که گریبانش را رها نمی‌کنند بایستد و دست از مزرعه و باغ خود نکشد؟ (به فرض که آب شور نشود، به فرض که همه‌سال‌ها خرمای درجه‌یک تولید کند، به فرض که یک بیماری، یک توفان، یک سیل، ... هیچ‌گاه به او آسیبی نرساند!)» (مهراد، ۱۴۰۰). پاسخ به این نوع پرسش در گفتمان یک «بله» یا «نه» با شور انقلابی است و قرار نیست مخاطب به یک مسیر نقادانه تفکر دعوت شود.

- نوع سوم: آیا کسی که خود بخشی از ستم است می‌تواند مدافع ستم‌دیده باشد؟ جملات پرسشی نوع سوم از زاویه دید دانای کل مطرح می‌شود و چه‌بسا سؤال، اساساً عنوان مطلب است. این نوع پرسش، بیشتر از آنکه جنبه پرسشگری داشته باشد، در واقع نقل شتابزده اصل جواب است؛ جوابی که به شیوه پرسش نوع دوم، قرار نیست طی یک مسیر علمی و پژوهشی به پاسخ برسد، بلکه مؤلف پیشاپیش پاسخ را که عموماً مربوط به کشف یک جنبه از ستم از موضع بالا است، در دست دارد. مؤلف با بصیرتی انحصارطلبانه و ناجی‌گونه، در نقش مدافع قربانی ظاهر می‌شود و یافته خود را جهان‌شمول می‌داند. مثال این نوع پرسشگری را می‌توان در دو مقاله ذیل عنوان «چه کسی از اقلیت‌های ملی می‌ترسد؟» (کمانگر، ۱۴۰۱) و «چرا چپ فارسیست فاقد ظرفیت انقلابی و تداوم‌بخش نظم طبقاتی است؟» (ترکمه، ۱۴۰۱) مشاهده کرد.

۲- سطح تفسیر

در سطح تفسیر، پیش از هر چیز ضروری است تا ریشه‌های دامن‌زدن به تضادهای قومی و زبانی چپ نو تبارشناسی تاریخی شود. داریوش آشوری دوره رضاشاه را اوج دوران «ملت‌سازی» در ایران می‌شناسد. گرچه در دیدگاه او ابعاد سخت‌افزاری و نرم‌افزاری «پروژه ملت‌سازی» چندان روشن نیست و هرگز معلوم نمی‌شود تفاوت فرضاً پروژه ساخت راه‌آهن سراسری با ساخت ملت چیست؟ مهم‌تر از آن، اساساً چگونه می‌توان ملتی را ساخت؟ باین‌حال، آشوری ناخواسته مخاطب را به دوره‌ای رهنمون می‌شود که از قضا فرقه کمونیست ایران برای نخستین‌بار مفاهیم ناشناخته و خلق‌الساعه‌ای مانند کثیرالمله بودن ایران و ملت‌انگاری اقوام را، با اهداف ایدئولوژیک وارد ادبیات سیاسی ایران کرد.^(۳) در واقع،

آنچه در ایران اواخر عصر قاجار و اوایل پهلوی رخ داد جعل انگاره «ملت‌های ایران» بود نه برساخت مفهوم «ملت ایران»، که به‌طور غریزی و نه آمرانه، بسیار پیش از به قدرت رسیدن رضاشاه تکوین، و به حوزه ادبیات سیاسی عصر خود نیز راه یافته بود.^(۴) به بیان واژه‌پردازانه و نادقیق آشوری، آنچه جریان داشت نه «پروژه ملت‌سازی» پهلوی اول، بلکه «پروژه ملل‌سازی» فرقه کمونیست ایران بود؛ پروژه‌ای که به تصریح خود مارکس، در غایت باید به ملت‌سازی از طبقه کارگری بی‌وطن منتهی می‌شد (مارکس و انگلس، بی‌تا: ۲۹۹). پروژه کمونیست‌های نخستین، توسط نسل دوم آنان در حزب توده ادامه داده شد و به پروژه «خلق‌سازی» انجامید. از آن پس، «خلق» به واژه‌ای مقدس در قاموس چپ بدل شد،^(۵) تا آنجا که نسل سوم کمونیست‌های ایرانی، یعنی سازمان‌های تروریستی مجاهدین و چریک‌های فدایی، این واژه را زینت‌بخش نام خود می‌انگاشتند.

در دوگانه‌سازی گفتمانی چپ نو، دیگری ظالم، نه سرمایه‌دار یا برژوا، بلکه قوم فارس مرکز‌نشین شد. گویانکه تا اوایل دهه پنجاه شمسی، انگاره قوم فارس حتی در منظومه فکری اسلاف چپ نو نیز اصطلاحی «قراردادی» و مبهم بود. مصوبه هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران در تلاش برای ارائه تعریف مشخصی از «فارس‌ها»، آنان را کلیه ساکنان ایران به غیر از «آذربایجانی‌ها، کردها، بلوچ‌ها و عرب‌ها» می‌دانست (حزب توده، ۱۳۵۱). حتی در این مصوبه نیز، دشمن و عامل تفرقه، «هیئت حاکمه» شمرده می‌شد نه یک قوم خاص. متعاقباً، چپ نو از اسلاف خود پیشی جست و جعل جدید و البته نژادپرستانه «فاشیسم قوم فارس» را ابداع کرد (اباذری، ۱۳۹۹: ۱۱۳).

چپ نو به لحاظ معرفت‌شناسی، آورده جدیدی بر آنچه مراد فکری‌اش کارل مارکس تعلیم داده اضافه نمی‌کند. در فلسفه مارکسیسم نیز دوگانه شر و خیر سرمایه‌دار – بورژوا در یک سو و کارگر – پرولتر در سوی دیگر ترسیم می‌شود. آنچه چپ نو بر میراث مارکس می‌افزاید، از قضا دوگانه‌تراشی‌هایی است که اگر خود مارکس زنده بود، احتمالاً آن‌ها را با برچسب‌هایی مانند «سوسیالیسم خرده‌بورژوایی» (مارکس و انگلس، بی‌تا: ۱۳۵)، در ردیف آگاهی کاذب و سنگ‌اندازی در راه رهایی طبقه کارگر می‌شمرد. آورده چپ نو عبارت است از برساخت تضادهای غیرطبقاتی مانند تضاد جنسیتی، نژادی، قومی، زبانی و در مورد خاص ایران، تضاد مذهبی. این گفتمان در ارزیابی هویت ایرانی، جایگزینی تضاد طبقاتی با تضادهای نژادی، قومی و زبانی را به‌مثابه مبانی نظری خود می‌پذیرد و دامن‌زدن به تضاد مذهبی که در تاریخ ایران بی‌سابقه نیست را بر آن می‌افزاید. فراتر از این، چپ نو تضاد جنسیتی را با رگه‌هایی از نزاع



قومیتی و مذهبی می‌آمیزد تا ترکیب «مردِ فارسِ شیعه» را دشمن اصلی و علت‌العلل بدبختی‌ها بشناساند (رنگریز، ۱۴۰۱).

بررسی انتقادی گفتمان چپ نو در سطح تفسیر از جنبه تناقضات درون‌گفتمانی نیز قابل‌بحث است. ترکیبی از خصلت تقلیدی - ترجمه‌ای و تغلیظ ایدئولوژیک در این گفتمان موجب می‌شود که چپ نو ایرانی به تناقضات اساسی و فاحش خود، در ارزیابی از هویت ایرانی واقف نشود. بسیاری از متونی که به قوم یا ملت فارس به‌عنوان مسبب ظلم نظر دارند، هم‌زمان با تکیه بر نظریه «جماعت‌تصور» بندیکت اندرسون (اندرسون، ۱۹۹۱: ۷)، مفهوم ملت ایران را خیالی و انتزاعی می‌شمارند، بدون اینکه به این چالش بیندیشند که چطور نمی‌توان قوم فارس یا کرد یا عرب و بلوچ را جماعت‌تصور شمرد؟ در واقع، نحله‌های عمدتاً قوم‌گرای چپ نو، نظریاتی را می‌پذیرند که پیش از آنکه دیگری ظالم را محو کند، دال مرکزی خود گفتمان را منهزم می‌سازد. اگر ملت ایران جماعتی انتزاعی و خیالی است، به همان استدلال، کثیرالمله بودن ایران نیز تصوری و غیرعینی خواهد شد.

قسم دیگر تناقض گفتمانی چپ نو در برخورد گزینشی با تاریخ نمود می‌یابد؛ به‌عنوان نمونه، نحله‌هایی از چپ نو بر این ایده اریک هابسبام که ملت‌ها غالباً پدیده‌هایی برساخته و معاصرند تکیه می‌کند (جاسکی، ۱۴۰۲). جدای از اینکه تاریخ‌پژوهشی هابسبام مبتنی بر انگیزه‌های ایدئولوژیک و غیرعلمی برای اثبات این فرضیه بود که «ناسیونالیسم دیگر برنامه‌ای جهانی نیست» (هابسبام، ۱۴۰۰: ۷)، چپ نو حتی به روایت هابسبام در تاریخی دانستن ملت ایران در کنار چین، مصر، کره و ویتنام، به‌عنوان «موجودیت‌های سیاسی به‌نسبت همیشگی» نیز وفادار نمانده (هابسبام، ۱۴۰۰: ۱۶۴؛ هابسبام، ۲۰۰۰: ۱۳۷) و به‌جای بازنگری در مبانی فکری‌اش، گفتمان منتقد خود را متهم می‌کند که ایده‌های هابسبام را «به‌دقت مطالعه نکرده» است (محمدپور، ۱۴۰۱a). به‌علاوه، در اینجا نیز به این تناقض واقف نیست که با پذیرش برساختگی مفهوم ملت، به طریق اولی، کثیرالمله بودن نیز دچار ناهنجاری لاینحل خواهد شد.

گفتمان چپ نو در تاریخ‌پژوهشی، فقط به گزینش سلیقه‌ای متون تاریخی اکتفا نمی‌کند، بلکه از اعمال سانسور و تحریف هم پروا ندارد. قیچی‌کردن سیستماتیک نقش اتحاد جماهیر شوروی و ارتش سرخ، طی بحران آذربایجان و کردستان ایران در ۱۳۲۴ ه.ش، مشخصاً در این دست متون مشاهده می‌شود. تبدیل فرقه دموکرات پیشه‌وری به «کهن‌ترین و مدرن‌ترین دولت ملی کشورمان» (کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان،

۱۳۹۹) و استحصال اینکه «هویت ملی کرد در ایران به‌نحو بنیادینی مدرن است» (ولی، ۱۴۰۱؛ ولی، ۱۳۹۸)، با این استدلال که «عامل برسازنده هویت ملی کرد» در جریان تشکیل جمهوری خودخوانده قاضی محمد به اوج رسیده است، لاجرم در سایه حذف فکت تاریخی پشتیبانی ژوزف استالین، از تأسیس اقماری نو در مدار شوروی انجام می‌شود؛ چه، استالین در گفتمان چپ نو، هم‌عرض و به اندازه «نئولیبرالیسم» منفور است (اباذری، ۱۳۹۹: ۱۵ و ۹۲). این روایت سانسور شده از تاریخ، در عین آنکه تلاش دارد در نقش مدافع ستم‌دیدگان ظاهر شود، در بطن خود نسبت به مردمان آذربایجان و کردها اهانت‌آمیز نیز هست. بدان سبب که اولاً، فرض می‌گیرد مخاطب کرد یا آذری، توانایی دسترسی و فهم روایات عینی‌تر از تاریخ معاصر ایران را ندارد و ثانیاً، چنین می‌نماید که این شهروندان، بدون تأسیس حکومتی دست‌نشانده نمی‌توانستند مدرن شوند.

جنبه دیگر سطح تفسیر انتقادی گفتمان نشان می‌دهد که تغلیظ ایدئولوژیک، استفاده از تعابیر درون‌گفتمانی را گاه تا سرحد بی‌ضابطگی پیش می‌برد. به‌عنوان نمونه، صرفاً به‌منظور علمی جلوه دادن متن، ایده «بت‌وارگی کالا» که در اندیشه مارکسیستی، بیانی اقتصادی و ماده‌انگارانه دارد (میکلش، ۱۹۹۸: ۱۴؛ مارکس، ۱۸۸۷: ۳۴)، بدون پایبندی به قاعده خاصی، برای توصیف وحدت و یکپارچگی سرزمینی ایران، به‌مثابه یک جغرافیای «خیالی پیشاموجود» به‌کار می‌رود (ترکمه، ۱۴۰۱). شرق‌شناسی ادوارد سعید، با برداشتی التقاطی و قبیله‌گرایانه، برای مطالعه کشور ایران مورد استفاده قرار می‌گیرد (محمدپور، ۱۴۰۲ا) که در تاریخ خود نه مستعمره بوده و نه استعمارگر، عباراتی مانند «ماتریس استعمار» که ظاهراً از ترجمه دست‌چندم آثار آنیبال کوئیژانو (کوئیژانو، ۲۰۰۰)، جامعه‌شناس پرویی اقتباس شده،^(۶) در بافتاری زمان‌پیشانه، به عاریت گرفته می‌شود تا فضا برای نقد «تاریخ‌نویسی جنسیت‌زده و مردمحور» (حاتمی طاهر، ۱۴۰۱) فریدون آدمیت و مهدی ملک‌زاده باز شود. از این دست تشبیه‌ها و بی‌ضابطگی‌ها در متون چپ نو بسیارند. در این‌گونه متون، وام‌گیری پی‌درپی از متفکرانی با آرای بعضاً متضاد، با هدف فضل‌نمایی در متن، بسیار مرسوم است. وجود تناقضات منطقی در فرم و محتوا اهمیتی ندارد؛ آنچه ضرورت دارد، ارجاع بی‌ضابطه و غیرضروری به نویسندگان چپ نو غربی است. هدف تنها یک چیز است؛ اثبات اینکه مؤلف به‌نحو شایسته‌ای دین خود را در تقلید از اجداد فکری گفتمان ایفا کرده است.

۳- سطح زمینه

چپ نو با نگاهی به کارنامه چپ ارتدکس در ایران و روی‌گردانی تاریخی ایرانیان از



حزب توده، به دنبال تلاش علنی برای جداسازی آذربایجان و کردستان ایران با حمایت شوروی (یگروا، ۱۳۷۶: ۱۱۳؛ سیف‌الدینی، ۱۴۰۲: ۳۸)، به این جمع‌بندی رسیده است که ایدئولوژی فکری‌اش برآیند جامعه ایران به‌مثابه ملتی واحد را اقناع نمی‌کند. سابقه تاریخی اسلاف سیاسی چپ نو، همچون گناه نخستین و موروثی در لحظه تولد، مسئله‌ای پذیرفته‌شده و درون‌گفتمانی است؛ از این رو، در سطح اجتماعی، مبانی فکری چپ نو در برخورد با مسئله هویت ایرانی چنان آراسته می‌شوند تا مورد اقبال گروه‌هایی که اساساً هویت ایرانی را مانعی در راه پیشبرد ایدئولوژی خود می‌دانند، قرار گیرد. به عبارت دیگر، چپ نو امید آنکه بتواند به اقتدای نیای خود در نیمه نخست دهه ۲۰ شمسی، موج اجتماعی اثرگذاری در ایران ایجاد کند را کمرنگ، بلکه ممتنع می‌یابد. استراتژی بقا در چنین شرایطی یارگیری از میان نیروهای ایران‌گریز و ایران‌ستیز است. در سطح زمینه، مهم است اشاره شود که در فرایند برهم‌کنش اجتماعی، گفتمان چپ نو، به‌طور گسترده مورد اقبال گروه‌های تجزیه‌طلب قرار گرفته است. عباراتی مانند «ناسیونالیسم فارس‌گرایانه افراطی عرب‌ستیز» در مرانامه گروهک تروریستی تضامن دموکراتیک اهواز (حزب تضامن دموکراتیک اهواز، ۱۳۸۲)، جایگزین شدن واژه «ملت» و کمرنگ شدن کلمه «خلق» در اساسنامه حزب دموکرات کردستان ایران (حزب دموکرات کردستان ایران، ۱۳۵۰؛ ۱۳۹۷)، حرکت از موضع همبستگی همه خلق‌های ایران در دهه ۵۰، به دشمن‌سازی فارس در دهه ۹۰ ه.ش، قبح‌زدایی و رسمیت‌دادن به تجزیه‌طلبی در اساسنامه شاخه انشعابی و تندروتر همین حزب (حزب دموکرات کردستان، ۱۳۹۰) و درنهایت، نژادپرستی عریان ضدکردی و انسانیت‌زدایی از قوم کرد با این عبارات که: «کردها می‌توانند به راحتی با کردهای کشورهای دیگر هم‌ذات‌پنداری کنند؛ اما به‌سختی می‌توانند با سایر شهروندان ایران چنین حس عمیقی داشته باشند» (رحیمی، ۱۴۰۲)، همگی بر پایه بازآرایی چپ نو از مفاهیم نوساخته چپ کلاسیک مانند «ملل ایران»، «خلق‌های ایران»، «ستم ملی» و تسری آن به حوزه تضادهای نژادی - زبانی شکل گرفته‌اند.^(۷)

به‌رغم آمال چپ نو در یارگیری مؤثر از میان نیروهای ایران‌گریز و ایران‌ستیز، برون‌داد عرصه اجتماعی چیزی نیست که این گفتمان انتظار آن را دارد. مارکسیسم در نقطه آغاز خود، پرولتاریا را به اتحادی طبقاتی دعوت می‌کرد؛ اما چپ نو با چندگانه‌سازی تئوریک تضادهای اجتماعی، عملاً به گفتمانی واگرا در جامعه تبدیل می‌شود. نمونه چنین واگرایی در مقاله «چرا چپ فارسیست فاقد ظرفیت انقلابی و تداوم‌بخش نظم طبقاتی است؟» (ترکمه، ۱۴۰۱)، نمودی بارز یافته است. مؤلف معتقد است «چپ فارسیست» به حد کافی

مترقی نیست؛ بنابراین، به حکم فارس بودن نمی‌تواند صلاحیت رهبری چپ نو را داشته باشد. جعل کلیدواژه «چپ فارسیست»، که خود رگه‌هایی از متون پان‌ترکی در برساخت زبانی «پان‌فارسیسم» را برملا می‌کند، به‌خوبی نقض غرض چپ نو در یارگیری از نیروهای مخالف هویت ایرانی را آشکار می‌نماید. این جعل چنان تازه و بکر است که به‌سختی می‌توان مقاله دیگری در این رابطه یافت. نکته قابل‌تأمل از منظر آسیب‌شناسی گفتمان چپ نو در رویکرد به مسئله هویت ایرانی چنین است که گفتمانی که خود در نقش کاشف «فاشیسم قوم فارس» ظاهر شده بود اینک از درون با برچسب چپ فارسیست مورد حمله قرار می‌گیرد. این موضوع در بعد برساخت تضادهای جنسیتی، جنبه‌های فمینیستی نیز پیدا می‌کند. جعل جدید «زن فارس - ایرانی»، با عزم ایرانیت‌زدایی از سایر شهروندان زن ایرانی که به اصطلاح «فارس» نباشند، در دل چپ نو زاییده می‌شود. «نخبگان زن فارس - ایرانی»، نه متحدان درون‌گفتمانی، بلکه خود بخشی از مشکل هستند که از دید چپ نو قوم‌گرا به «خدمت استعمار مرکزگرای ایران» درمی‌آیند (محمدپور، ۱۴۰۲b).

این مقالات که با جوابیه‌ها، ردیه‌نوشتن‌ها و ردیه‌بر ردیه‌نوشتن‌ها در متون چپ نو همراه شده، انبوه‌تر از آن است که بتوان در یک مقاله همگی آن‌ها را گردآوری و تحلیل کرد (صداقت، ۱۴۰۱). باین‌حال، در یک جمع‌بندی کلی می‌توان به یافته پژوهش در سطح زمینه نزدیک‌تر شد: آشفتگی فکری و فزاینده در گفتمان، پیش از همه، چپ نو را قربانی ایدئولوژی تفرقه‌آمیز خود می‌کند. این پدیده که در چشم‌انداز پژوهش حاضر به‌عنوان «بحران درون‌گفتمانی» ارزیابی می‌شود، جریان اصلی گفتمان را فاقد انسجام لازم و طبعاً، آن را از توان ایجاد تغییر، که هدف هر گفتمان اجتماعی است، عقیم می‌سازد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تحلیل انتقادی گفتمان چپ نو در برخورد با مسئله هویت ایرانی، با رویکرد فرکلاف در سه سطح متن، تفسیر و زمینه، یافته‌های زیر را به دست می‌دهد:

در سطح متن، لحن آثار ایدئولوژیک، پرخاشجویانه و از موضع دانای کل به هویت ایرانی نگاه می‌کنند. واژه‌ها در راستای دوگانه‌سازی خیر و شر قرار می‌گیرند. فارس‌ها نماد ظلم و ضمن ایرانیت‌زدایی از سایر اقوام ایرانی، در برساختی گفتمانی «ملل غیرفارس»، به‌عنوان ستم‌دیده ترسیم می‌شوند. دایره لغات محدودند؛ چراکه همه واژه‌ها بار اخلاقی لازم برای دوگانه‌سازی و ایجاد تضاد را ندارند. واژه‌های نو مانند «اتنیک» و «اتنیسته» در برابر «قوم» و «قومیت» آگاهانه انتخاب می‌شوند تا به متن ظاهری مترقی



دانشگاهی بدهند. جملات، چه به صورت خبری کوتاه و چه توصیفی - تحلیلی بلند، بیانگر ظلم قوم فارس در حق سایر اقوام است. پرسش‌ها نه از مسیر پژوهش که با اتکا به ایدئولوژی مستتر یا آشکار در متن، سرراست به پاسخ‌هایی می‌رسند که فصل مشترک همه آن‌ها نابرابری و تعدیات «فارس شیعه مرکزگرا» است.

در سطح تفسیر، تبارشناسی شیوه تعارض‌جویی و تضادسازی متون چپ نو مبین آن است که این متون به تعبیری همچون کثیرالمله بودن و ملت‌انگاری قومیت‌ها در ایران متکی هستند؛ برساخت‌هایی که گفتمان سلف، یعنی چپ کلاسیک فرقه کمونیست و حزب توده، پیشاپیش در ادبیات سیاسی ایران صورت‌بندی کرده است. افزون بر این، واکاوی گفتمان چپ نو مؤید آن است که این گفتمان، دست به دامان نظریه «جماعت‌تصوری» می‌شود؛ غافل از اینکه این نظریه دال مرکزی خود گفتمان را به تناقض می‌کشانند. سطح تفسیر آشکار می‌سازد که این گفتمان برای مدرن‌جلوه‌دادن حکومت‌های پیشه‌وری و قاضی محمد به سانسور و تحریف تاریخ دست می‌زند. نظر به منفور بودن استالین، در تاریخ‌نگری چپ نو، نقش این شخصیت تاریخی در تشکیل چنان حکومت‌هایی، به‌طور سیستماتیک حذف شده است. یافته دیگر پژوهش در این سطح آن است که تغلیظ ایدئولوژیک گفتمان چپ نو منتج به نوعی بی‌ضابطگی در مصرف واژگان و استعارات گفتمانی مانند بت‌وارگی کالا می‌شود؛ تا آنجا که گفتمان اساساً ایران و به تبع آن، هویت ایرانی را به صورت بت‌واره می‌بیند.

تحلیل انتقادی سطح زمینه گفتمان چپ نو این جمع‌بندی را فراروی پژوهش قرار می‌دهد که این گفتمان، عدم اقبال عمومی جامعه ایرانی را پیشاپیش می‌پذیرد و بنابراین، برای بقا به دنبال یارگیری از نیروهای ایران‌گریز و ایران‌ستیز می‌رود. با وجود این، نتیجه مطلوب برای گفتمان حاصل نمی‌شود؛ از این رو که در مجموعه‌ای نامتناهی از تعارض‌های قومی، نژادی، زبانی و مذهبی که خود ساخته و پرداخته چپ نو ایرانی است، هسته سخت گفتمان به‌عنوان «چپ فارسیست» در جایگاه متهم می‌نشیند. در نتیجه، دستاوردهای فکری گفتمان از سوی نیروهای پیرامونی بی‌اعتبار و جریان اصلی گفتمان، به حکم «مرد فارس شیعه» بودن، صلاحیت تئوری‌پردازی و رهبری اجتماعی گفتمان را از دست می‌دهد.

یادداشت‌ها

- ۱- مارکسیسم ارتدکس یا «درست‌آیین» از جمله مفاهیمی است که در طول تاریخ چپ بحث‌های فراوانی را برانگیخته است. در میان زدوخوردهای ایدئولوژیک نحله‌های مختلف مارکسیستی، نمی‌توان تعریف دقیقی از این مفهوم داشت. لوکاچ به تلاش‌های سوسیالیست‌ها به شیوه کتب مقدس برای ارائه تفسیر مدرسی از متون کلاسیک مارکسیستی اشاره می‌کند که البته خود منتقد آن است (لوکاچ، ۱۳۷۷: ۸۹). در این پژوهش، منظور از مارکسیسم ارتدکس، تفاسیری است که عمدتاً توسط فرقه کمونیست و بعدتر حزب توده در ادبیات سیاسی ایران رواج یافته است و بن‌مایه پژوهش‌های چپ نو در زمینه هویت ایرانی را تشکیل می‌دهد.
- ۲- به‌عنوان یک نمونه نگاه کنید به نقد چپ نو از راجر اسکروتن، فیلسوف محافظه‌کار بریتانیایی (اسکروتن، ۲۰۱۵).
- ۳- در این باره نگاه کنید به پژوهش تاریخی نورمحمد و آقاجری (۱۳۹۹) که نشان می‌دهند «مسئله ملی» عملاً ابزاری برای پیشبرد اهداف ایدئولوژیک کمونیست‌های نخستین در ایران بود. طرفه آنکه ملیت‌های جعلی تا آنجا به رسمیت شناخته می‌شدند که در خدمت تضاد طبقاتی و انقلاب پرولتری باشند نه مانعی بر سر راه آن.
- ۴- برای مشاهده مواردی از ورود مفهوم «ملت ایران» به حوزه ادبیات فارسی بنگرید به خلسه مشهور به *خوابنامه محمد حسن خان اعتمادالسلطنه*، سروده ادیب‌الممالک فراهانی در فتح تهران از پی استبداد صغیر با مطلع «بیا که ملت ایران حقوق خویش گرفت، شبان دادگر از چنگ گرگ میش گرفت»، افزون بر این‌ها، مورد فرخی یزدی، از فعالان فرقه کمونیست ایران و معدومان عصر رضاشاه، «در حیرتم ز ملت ایران که از چه روی، معتاد گوش خود، به اراجیف می‌کنند» (فرخی یزدی، ۱۳۵۷: ۱۴۸) را می‌توان متذکر شد که فرض «ملت‌سازی» آشوری در دوره رضاشاه را با چالش جدی مواجه می‌سازد؛ چه، کسی که خود از قربانیان حکومت پهلوی است را نمی‌توان کارگزار پروژه این حکومت شمرد.
- ۵- در دفاعیات خسرو گل‌سرخ «مولا حسین» در قامت «شهید بزرگ خلق‌های خاورمیانه» ظاهر می‌شود نه نواده پیامبر اسلام (ص).
- ۶- به‌نظر می‌رسد جذابیت ریاضی کلمه ماتریس نیز در گزینش عبارت «ماتریس استعمار» به منظور حفظ وجه شبه‌علمی متن بی‌تأثیر نبوده است؛ با این حال، مؤلف با همان انتخاب عنوان «هویت مثله‌شده»، دست خود را باز می‌کند که مخاطب با متنی هنجاری - اخلاقی و نه منطقی - ریاضی سروکار دارد.
- ۷- عبارت «خلق عرب» در ادبیات سیاسی گروهک تروریستی تضامن دموکراتیک اهواز بیشتر از «ملت عرب» به چشم می‌خورد. به‌نظر می‌رسد این گروهک در زمان صدور بیانیه همچنان درگیر مفاهیم کهنه چپ قدیمی بوده و نتوانسته واژه خلق را با ملت جای‌گذاری کند.



منابع

- آشوری، داریوش (بی تا). *درباره هویت ملی و پروژه ملت‌سازی*. بی جا: بی نا.
- ابادزی، یوسف (۱۳۹۹). *بنیادگرایی بازار*. تهران: دانشگاه تهران.
- ابادزی، یوسف (۱۴۰۱). «درباره‌ی مهسا و ایران»، *انجمن جامعه‌شناسی ایران*. قابل دسترسی در: <http://isa.org.ir>
- ادیب‌الممالک فراهانی، صادق (۱۳۱۲). *دیوان کامل میرزا صادق‌خان ادیب‌الممالک فراهانی قائم‌مقامی*. تهران: ارمغان.
- اشرف، احمد (۱۳۷۳). «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، *مجله ایران‌نامه*. ش ۴۷: ۵۲۱-۵۵۰.
- اشرف، احمد (۱۳۹۵). *هویت ایرانی، از دوران باستان تا پایان پهلوی*. ترجمه و تدوین حمید احمدی. تهران: نشر نی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۴۸). *خلسه، مشهور به خواب‌نامه*. تهران: کتابخانه طهوری.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹). «روشنفکر ایرانی و معمای هویت ملی»، *مطالعات ملی*. ش ۵: ۱۷۶-۱۵۹.
- ترکمه، آیدین (۱۴۰۱). «چرا چپ فارسیست فاقد ظرفیت انقلابی و تداوم‌بخش نظم طبقاتی است؟»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2023/12/07>
- جاسکی، رضا (۱۴۰۲). «ناسیونالیسم محبوب و دیگری‌های منفور»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2024/01/10>
- حاتمی‌طاهر، فردوس (۱۴۰۱). «هویت مثله‌شده و ماتریس استعمار»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2022/10/26>
- حزب تضامن دموکراتیک اهواز (۱۳۸۲). *مرام‌نامه حزب التضامن‌الدموقراطی‌الاهوازی*. قابل دسترسی در: https://farsi.alahwaz.info/?page_id=1227
- حزب توده (۱۳۵۲). *نگاهی گرهی درباره مسئله ملی در ایران و حل آن از نظر حزب توده ایران (مصوبه اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران)*. بی جا: بی نا.
- حزب دمکرات کردستان (۱۳۹۰). *برنامه و اساسنامه حزب دمکرات کردستان، مصوب کنگره پانزدهم حزب*. بی جا: وب‌سایت حزب دمکرات کردستان.
- حزب دمکرات کردستان ایران (۱۳۵۰). *برنامه و اساسنامه حزب دمکرات کردستان (ایران) مصوب کنفرانس سوم حزب خرداد ۱۳۵۰*. بی جا: بی نا.
- حزب دمکرات کردستان ایران (۱۳۹۷). *برنامه و اساسنامه حزب دمکرات کردستان ایران مورد تأیید کنگره شانزدهم*. بی جا: PDKI Media.
- دومانلو، طیبه (۱۴۰۱). «متفکران چپ نو؛ خوانش انتقادی متفکران چپ نو». *پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*. ش ۱۰۴: ۲۱۳-۱۹۱.
- رحیمی، هیمین (۱۴۰۲). «برای یک قرارداد اجتماعی نوین»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2023/12/13>
- رنگریز، عاطفه (۱۴۰۱). «در ستایش زندگی»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2022/11/08>
- رها، علی (۱۴۰۰). «شیوع عارضه نظریه ایرانی‌شهری، هایدگر و چالش چپ»، *عصر نو*. قابل دسترسی در: <https://asre-nou.net/php/view.php?objnr=54179>
- رییس دانا، فریبرز (۱۳۸۱). *اقتصاد سیاسی توسعه*. تهران: نگاه.
- سیف‌الدینی، سالار (۱۴۰۲). «وابستگی قاضی محمد و پیشه‌وری به شوروی براساس اسناد روس و امریکا»، *نامه هویت*. ش ۹۳: ۴۳-۳۸.

- صادقی فسایی، سهیلا؛ روزخوش، محمد (۱۳۹۲). «نکاتی تحلیلی و روش‌شناختی درباره تحلیل گفتمان (با نگاهی به پژوهش‌های ایرانی)»، *مجله مطالعات اجتماعی ایران*. دوره ۷. ش ۴: ۲۹-۴.
- صداقت، پرویز (۱۴۰۱). «ناسیونالیسم آمرانه و سیاست هویت‌گرا در برابر جنبش ژینا»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2023/11/24>.
- طهماسبی، طوس (۱۳۸۴). «نگروری در موج چپ نو در ایران»، *راهبرد توسعه*، ش ۲: ۴۴۲-۴۱۹.
- فاضلی، محمد (۱۳۸۳). «گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی»، *پژوهش‌نامه علوم انسانی و اجتماعی*. شماره ۱۸: ۸۱-۱۰۷.
- فرخی یزدی، محمد (۱۳۵۷). *دیوان فرخی یزدی*. با تصحیح و مقدمه حسین مکی. تهران: بنیاد نشر کتاب.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*. ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- کمانگر، شیرین (۱۴۰۱). «چه کسی از اقلیت‌های ملی می‌ترسد؟»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2023/11/30>.
- کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان (۱۳۹۹). «بیانیه کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان به مناسبت ۷۵مین سالروز تشکیل حکومت ملی آذربایجان»، *اخبار روز*. قابل دسترسی در: <https://www.akhbar-rooz.com/96591/1399/09/19>.
- لوکاج، جورج (۱۳۷۷). *تاریخ و آگاهی طبقاتی*. پژوهشی در دیالکتیک مارکسیستی. ترجمه محمدجعفر پوینده. تهران: تجربه.
- مارکس، کارل؛ انگلس، فردریش (بی‌تا). *مانیفست کمونیست*. ترجمه حسن مرتضوی و محمود عبادیان. بی‌جا: بی‌نا.
- مجتهدزاده، پیروز؛ حافظ‌نیا، محمدرضا؛ کاوندی کاتب، ابوالفضل (۱۳۹۰). «بررسی مفهوم کشور در شاهنامه فردوسی»، *مطالعات ملی*، دوره ۱۲. ش ۴۶. تیر ۱۳۹۰: ۵۵-۳۱.
- محمدپور، احمد (۱۴۰۱a). «امتناع اندیشه فرهنگی: پاسخی به اندیشمندان ایرانشهرگرا»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2023/02/15>.
- محمدپور، احمد (۱۴۰۱b). «ناسیونالیسم ایرانی و باستان‌شناسی سویه‌های متفاوت استعمار داخلی در ایران»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2023/11/29>.
- محمدپور، احمد (۱۴۰۲a). «شرق‌شناسی فارسی»، *نقد اقتصاد سیاسی*، ترجمه شورش فرامرزی. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2023/11/20>.
- محمدپور، احمد (۱۴۰۲b). «صداهاى استعمارزدا از روزه‌هلات»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2024/01/09>.
- مهرداد، اردشیر (۱۴۰۰). «سلب مالکیت، پرولتریزه‌شدن و خیزش‌های فرودستان عرب خوزستان»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2021/08/14>.
- نورمحمد، محسن؛ آقاجری، سید هاشم (۱۳۹۹). «حزب کمونیست و مسئله ملیت‌ها در ایران ۱۳۳۸ ه.ق-۱۳۱۱ ه.ش»، *جستارهای تاریخی*. سال یازدهم. ش ۱. پیاپی ۲۱: ۳۰-۱.
- ولی، عباس (۱۳۹۸). «سال‌های فراموش‌شده ناسیونالیسم کردی»، *نقد اقتصاد سیاسی*. ترجمه مراد روحی. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2019/08/30>.
- ولی، عباس (۱۴۰۱). «مسئله کرد و خرد سیاسی دولت»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در: <https://pecritique.com/2021/05/15>.
- وهاب‌زاده، پیمان (۱۴۰۱). «ایران «اتنیک» ندارد!»، *نقد اقتصاد سیاسی*. قابل دسترسی در:



<https://pecritique.com/2022/11/06>

- هابسبام، اریک (۱۴۰۰). ملت‌ها و ناسیونالیسم پس از ۱۷۸۰، برنامه، افسانه و واقعیت. ترجمه مهدی صابری. تهران: چرخ.
- یگروا، ناتالیا (۱۳۷۶). «بحران آذربایجان از دیدگاه اسناد نویافته شوروی»، گفتگو. ش ۱۷: ۱۳۵-۱۱۳.
- Anderson, Benedict (1991). *Imagined communities: reflections on the origin and spread of nationalism*, London: Verso.
- Engels, Friedrich (1893). *Engels to Franz Mehring*. Marxists Internet Archive: https://www.marxists.org/archive/marx/works/1893/letters/93_07_14.htm.
- Fairclough, Norman (1989). *Language and power*. London: Longman group.
- Fairclough, Norman (1995). *Critical discourse analysis: the critical study of language*. Longman: London.
- Hobsbawm, Eric (2000). *Nations and nationalism since 1780*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Marx, Karl (1887). *Capital*. Volume I, Moscow: Progress Publishers.
- Miklitsch, Robert (1998). *From Hegel to Madonna Towards a General Economy of "Commodity Fetishism"*. New York: State University of New York Press.
- Morley, Daniel (2023): "The Frankfurt school's academic 'Marxism': 'organised hypocrisy'": <https://www.marxist.com/the-frankfurt-school-s-academic-marxism-organised-hypocrisy.htm>.
- Quijano, A, & Ennis, M (2000). *Coloniality of Power, Eurocentrism, and Latin America*. Nepantla: Views from South.
- Scruton, Roger (2015). *Fools, Frauds and Firebrands, Thinkers of the New Left*. London: Bloomsbury Publishing Plc.